بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل الساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء‌الله كه از ياران و ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

يك تذكر كوچك اولا تشكر مي كنيم از مناسبت آيه اي كه انتخاب كرديد به مناسبت روز دحوالارض و قرائت كرديد تشكر كامل مي كنيم از دوست بزرگوارمان آقاي ميريان.

بعد هم يك تذكر از كتاب شريف المراقبات نسبت به مراقبه روز دحوالارض كه روز بيست و پنجم ذي القعده است مي فرمايد: و قد ورد في الاخبار الكثيره ان في الخامس و العشرين من ذي القعده نسبت الكعبه و دهيت فيه الارض و هبط فيه آدم و ولد فيه الخليل و عيسي عليهم السلام و نشرت فيه الرحمه، در اين روز وقايعي اتفاق افتاده، نسب كعبه، دحو الارض، هبوط آدم، ولادت خليل و عيسي عليهم السلام و همچنين نشر رحمت، حال اينها با همديگر چه ارتباطي دارد چه تناسبي است آيا اتفاق است در كنار هم در يك روز اينها واقع شده است يا اين كه يك تناسب واقعي در بين آنها در كار است الان موضوع بحث ما نيست منها ان اميرالمؤمنين عليه الصلوه والسلام اول الرحمه النزلت من السماء‌الي الارض اولين رحمتي كه از آسمان به زمين از باطن به ظاهر تعلق گرفت في خمسه والعشرين من ذي القعده و من سام ذلك اليوم و قامت الكليل و له عبادت معه سنه سام نهارها و قام ليلها صد سالي كه روزش را روزه باشد و شبش را بيدار باشد و ايما جماعت اجتمعت ذلك اليوم هر جمعي اين انشاء الله شامل حال ما هم بشود و ايما جماعت اجتمع ذلك اليوم في ذكر ربهم عزوجل جمعي جمع شوند در كنار هم براي اينكه ياد خداي تبارك و تعالي باشند لم يتفرع حتي يؤتوا سئلهم اينها جدا نمي شوند متفرق نمي شوند تا اينكه اجابت مي شود حاجتشان و سؤالاتشان و ينزل في ذلك اليوم الف الف رحمه هزار هزار رحمت كه منها تسعه و تسعون فيه لق الذاكرين كه نود ونه عصمت از اين كه در نسخه بدل دارد تسعه و تسعين الف اين فيه لق الذاكرين در حلقه هاي اهل ذكر و سائمين في ذلك اليوم والقائمين في تلك الليل كه نود و نه قسمت از اين رحمت نازله كه الف الف رحمت بوده براي سائمين و ذاكرين در آن روز بخصوص ذاكريني كه در حلقه ذكر هستند اين روايت از اميرالمؤمنان است كه در حلقه ذكر يعني در كنار همديگر يك ذكر اجتماعي در حالتي كه با هم مجتمع هستند بعد خيلي مطالب زيادي را ايشان بيان مي كنند كه حتما دوستان رجوع كنند كه دحوالارض حقيقتش چه هست و اينكه نسب كعبه و دحوالارض نعمتش چقدر براي انسان و رابطه با انسان مؤثر است بعد هم كليت عوامل مختلف را بيان مي كند بعد هم خلاصه مسائل ديگري كه مي رسد به اينجا كه مي فرمايد كه اين مقدمه اي كه زيارت و حج بعد از اين نسب كعبه و دحوالارض محقق مي شود كه ماه ذي الحجه بعد از آن مي آيد كه اين مقدمه بعد از آن است چه آثاري مي تواند داشته باشد بعد اين را مي فرمايد كه اين كعبه اي كه ظاهر است و رفت به حج آن و طواف دور آن يك عبادت عظيم است كه آثار عظيم است اين تازه ظاهري است از يك باطن كه كعبه ظهوري است از يك حقيقت باطني و بعبارت الاخري هذه النسك مؤده للعامل بها كساني كه اين عمل ظاهري را انجام مي دهند اين نسك عبادي كعبه و زيارت كعبه و بيت الله را انجام مي دهند اين عامل است به اين تا الي زيارت الكعبه الحقيقيه كه به زيارت كعبه حقيقيه نائل شود التي ورد فيها كه وارد شده روايت در آن كعبه حقيقيه كانها لا يستؤني ارضي و سمائي واليستعني قلب عبدي المؤمن كه كعبه حقيقي قلب بنده مؤمن من است كه از اين عبادت ظاهري كه بايد انسان بكوبد و اين فاصله طولاني را و آن اعمال سنگين را و آن مقدمات بسيار را تحمل كند تا برود به اين زيارت اين زيارت تازه ظاهري است از يك حقيقت باطني كه آن حقيقت باطني رسيدن به آن حقيقت روايتي كه مي فرمايد لايستؤني ارضي و سمائي ولكن اليستعني قلب عبدي المؤمن كه انسان پس از آن مي تواند به آن نه اين كه يك سره بگويي كه من مي خواهم بروم آنجا اگر كسي اين كوشش را كرد و اين لايه را توانست متحقق بكند اين قدرت بر تحقق آن مرتبه باطن را هم مي تواند پيدا كند و همراه او به اين مي رسد اگر كسي مي تواند به مرتبه ظاهر برسد و به باطن عبور نكند اما اگر مي خواهد به باطن برسد حتما بايد از ظاهر عبور كند راهي غير از اين نيست راه معلوم است راه روشن است لذا مي فرمايد و بعبارت الاخري روز دحوالارض هي مورثه للمعرفه النفس التي فيها معرفه الرب ببينيد روز دحوالارض با اين نگاه چقدر عظيم مي شود كه از مرتبه قدرداني مرتبه ظاهر كه آن نسب كعبه و نشر رحمت و دحوالارض است انسان به عبور از اين مرتبه به قبله حقيقي و كعبه حقيقي كه بيت الله حقيقي است كه لا يستعني ارضي و لا سمائي يا لا يسعني ارضي و سمائي بل يسعني قلب عبدي المؤمن كه اين قلب عبد مؤمن لذا مي فرمايد كه اوليائي تحت قبائي لا يعرفه غيري من اهالني فليا فقد بارزني بالمبارزه در حديث قدسي كه اگر كسي به ولي من اهانت كند با من به مبارزه برخاسته حواسمان باشد كه نسبت به مؤمنان ديگر هر قدر هر مرتبه اي از ايمان در وجودشان تحقق پيدا كرده حواسمان باشد به همان نسبت اينها بيت الرب هستند و اهانت به بيت الرب با آن عظمتي كه براي بيت الرب ذكر شده براي مؤمن اعظم از او ذكر شده اين بحثي است كه ايشان مي فرمايد حالا انشاء‌الله دوستان خودشان رجوع كنند كه بحث مفصلي است در اين مسئله.

بحثي كه در انتهاي مقدمه داشتيم رسيديم به روايتي كه از نبي مكرم صلوات الله و سلام عليه ذكر شده بود كه روايت را مي خواستيم خدمت دوستان تلاوت كنيم و اذ التبسط قال النبي صل الله عليه و آله و سلم اذ التبسط عليكم الفتن وقتي كه فتنه ها و امور بر شما متشابه شد و اين التبسط حالت لباسي به تنش كرد كه متشابه بود و آشكار نبود تشابه پيدا كرد ؟؟ الليل المزمن مانند تكه ها و پاره هاي شب سياه و تاريك شب هست شب تاريك هم هست مثل همان روايتي كه مي فرمايد كه شرك مثل دبيب نمله سودا بر صخره سماء في ليله المظلم در يك شب تاريك بر يك صخره خيلي هيچ پستي و بلندي نداشته باشد كه اين و همچنين آن دبيب نمله در صخره سماء در ليله ظلما شركت ورودش در وجود انسان اينقدر، يعني مراتب پنهاني اش خيلي سنگين است اينجا هم كه مي فرمايد كقط ان ليل المزمن معمولا در نور هيچگاه شيطان در نور امكان ندارد با انسان رابطه برقرار كند در آنجا چون رسوا است لذا شيطان كارش در آنجايي است كه التباس است تشابه است هر جايي كه تشابه باشد فان الذين في قلوبهم ذي فيطبعون ما تشابه، تشابه و استفاده از متشابهات لذا شيطان در تاريكيها سراغ شيطان مي رود تاريكي البته تاريكي در نبود محكمات است تاريكي در نبود محكمات است لذا اگر به ما دائما مي فرمايند حضرات معصومين عليهم السلام علمند پرچمند مناره هستند، كه اينها ما را در تاريكي نشان بدهند كه بايد كجا را نگاه كنيم دنبال علم باشيم تا چشمها از علم برداريم جاي تصرف شيطان است تا چشم را از آن مناره ها و مصابيح برداريم جاي تصرف شيطان باز مي شود لذا مي فرمايد كه ك؟ ان ليل المزمن فاليكم اگر گرفتار شديد اينجاها اذ التبسط عليكم الفتن كقط آن علم آن فتني كه تاريكيهاي ظلماني در تاريكيهاي ظلماني ايجاد مي شود فاليكم اگر راست باشد ما اگر در زمان پيغمبر بوديم و مبتلا مي شديم به سختيها و احتمال تاريكيها را مي داديم و دنبال راه نجات بوديم رجوع مي كرديم به پيغمبر صلوات الله وايشان اين را مي فرمودند چقدر وقتي از ايشان مي شنيديم در آن حالت برايمان هدايتزا و اثربخش بود چقدر اثر داشت با آن اطميناني كه به اين همان است كه بيان شده علماي ما در طول تاريخ اين زحمت را كشيدند و اين خونها را ريخته شده تا اين حقايق اينطوري به راحتي به دست ما برسد يعني عمر ما را به قدري سعه دادند با شهادتهاي خودشان و سختي هاي خودشان كه ما انگار در زمان معصوم و در زمان نبي ختمي باشيم و انگار داريم همين سوالها را مي كنيم و آنها دارند به ما جواب مي دهند اگر مي گوييم كه ما زمان معصوم بوديم و تقاضاي ديدن معصوم را داريم اگر بوديم مي شنيديم چقدر اثر مي كرد اگر الان شنيديم اثر كرد معلوم مي شود اگر آن زمان هم بوديم اثر مي كرد والا اگر الان شنيديم اثر نكرد و باورمان نيامد آن زمان هم ببينيم و بشنويم همين است بيش از اين نيست و فقط ادعا و هوس مي شود چنانچه خيلي ها بودند ديدند و شنيدند و بيش از ديدن و شنيدن چيزي برايشان نماند لذا نگاهمان به روايات و آيات با اين نگاه باشد كه باورمان بيايد كه اينها راست است والا محروميت براي انسان خيلي سنگين مي شود مي فرمايد كه فاذا التبسط عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فاليكم بالقران الزام بر شما لزوم بر شما فاليكم بالقرآن فانه شافع مشفع او شفاعت كننده اي است كه شفاعتش قطعا مقبول است يعني اگر كسي با قرآن رابطه پيدا كرد نجاتش قطعي است چرا؟ چون با حقيقتي رابطه برقرار كرده كه شفاعتش قطعي است فانه شافع مشفع شفاعت كننده اي است كه شفاعتش قطعا قبول شده است خب از اين علم پرچم رايت عظيم تر براي ما نسب كنند فانه شافع مشفع و ماحل مصدق و شاكي است كه اگر شكايت كند قطعا شكايتش تصديق شده است يعني اگر كسي رابطه اش را با قرآن برقرار نكرد و قرآن براي او لازم بوده اين ماحل مصدق قرآن نسبت به او مي شود يعني سوم ندارد يا قرآن در رابطه با انسان شافع مشفع است يا قرآن در رابطه با انسان راحل مصدق است يا در رابطه با انسان شفاعت مي كند و شفاعتش مقبول است و يا در رابطه با انسان شكايت مي كند و شكايتش قطعا تصديق شده است سومي نيست كه اگر من رابطه برقرار نكردم دشمني هم با قرآن ندارم دشمني نيست عدم عمل به قرآن و عدم رجوع به قرآن و عدم ارتباط با قرآن دشمني است نمي خواهد پشت كنيم به عنواني كه دشمني كنيم اين ضرورت قرآن براي انسان است كه انسان وقتي كه با او رابطه برقرار نكند اعراض كرده است، نه فقط رو نكرده بلكه اعراض كرده چون لزوم وجودش است لازمه كارش است اصلا امكان ندارد چقدر تعبير عظيم و بلند است يا شافع مشفع است يا ماحل مصدق است يا شكايت كننده است و تصديق شده يا شفاعت كننده است و شفاعتش قبول شده است بعد مي فرمايد كه من جعله امامه قاده الي الجنه اگر كسي قرآن را جلو روي خودش قرار داد قطعا قرآن او را به بهشت وارد مي كند قاده تعبير با قاده جلوي روي خود قرار داد قاده امامه ايشان مي فرمايد كه در روايت پيغمبر مي گويد من جعله امامه قاده الي الجنه و من جعله خلفه ساقه الي النار جعله خلفه بر آن مي فرمايد كه جعله امامه امامه يعني چه يعني خودش را با قرآن تنظيم كرد همان بحثي كه قبل داشتيم نه خودش را بر قرآن تحميل كرد امام يعني او دارد مي برد اين را نه اين دارد او را حمل مي كند او دارد اين را مي برد من جعله امامه يعني او دارد اين را مي برد اما من جعله خلفه يعني چه؟ اين دارد او را مي برد، قرآن پشت سر او مي آيد يعني من دارم به آنجايي كه مي خواهم ببرم قرآن را حمل مي كنم همان كسي كه تفسير كند قرآن من فسر القرآن برأي اين تفسير قرآن به رأي است هر دو مرتبط با قرآنند والا كسي كه اصلا با قرآن رابطه ندارد كه اين سخن كه من جعله خلفه معنا ندارد براي او اصلا قبول ندارد اصل قرآن را كه بخواهد جعل خلفه يعني كي؟‌يعني كسي كه قرآن را مي كشد به آنجايي كه مي خواهد نه قرآن او را مي كشد به آنجايي كه او مي خواهد، تعبير خيلي تعبير يعني هر دو مبتلاي ماست هر دو مرتبط با ماست نه بگوييم الحمدلله ما كه با قرآن با اكرام و احترام حرف مي زنيم نه اكرام و احترام نيست مقصود قرآن است منظور قرآن است معناي قرآن است كه آيا من تحميل مي كنم خودم را بر قرآن يا قرآن در حقيقت زمام من را گرفته و دارد به جلو مي كشاند لذا مي فرمايد من جعله خلفه ساقه الي النار از پشت بااينكه اين فكر مي كند اين دارد او را مي برد اما ساقه سوق مي دهد اين را از پشت قرآن او را به سمت نار، همان كه مقعده در حقيقت في النار فاليت؟؟‌مقعده من النار او جايگاهش آتش است اينجا مي فرمايد ساقه الي النار فهو الدليل خدايي همان فرمايش آقاي بهجت است كه ما محروميتهايمان چوب عدم باورهايمان است اختياري است ايشان مي فرمايد محروميتهاي ما اختياري است و آن چوب عدم باورهايمان است چون باور نمي كنيم محروم و متحير هستيم اين متحير بودن از باب نبودن علم نيست پرچم نيست بلكه از نبودن باور است، چون باور نداريم متحيريم نه چون علم و پرچم نداريم وگرنه اگر نبودن علم و پرچم بود خداوند تبارك وتعالي نعوذبالله مقصر بود چون حجتش تام نبود ما عادت داريم گناه را گردن خدا بيندازيم ناخواسته چون مي خواهيم خودمان را تبرئه كنيم نمي گوييم ما نمي خواهيم نمي گوييم ما محروميتمان اختياري است و به واسطه عدم خودمان و عدم باورمان است مي گوييم خداوند تبارك و تعالي براي ما جور نكرد استاد قوي قرار نداد براي ما پيش نياورد و ما را مرتبط نكرد يعني در اين حرفمان با اين كه ظاهر اين است كه من توفيق ندارم ولي اين را مي اندازند گردن خدا لذا مي فرمايد و هوالدليل يدل علي خير سبيل اين دليل است دلالت هم مي كند بر بهترين راه راست است يا دروغ اگر راست باشد بعدا با ما احتجاج كنند كه اين دليل را برايتان قرار داريم خير سبيل هدايت مي كرد و شما نرفتيد و هو كتاب تفصيل و بيان و تحصيل هر چه مي خواهيد اينجاست هم تفصيل هم بيان هم تحصيل كه هر يك از اينها خصوصيت دارد و هو الفصل ليس بال؟؟ يك گفتار جدي و مهم نه گفتار هزل و شوخي با ما شوخي نكرده در قرآن قرآن جديت تمام است.

سؤآل(؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

چرا

سؤآل(؟

مگر ما نمي گوييم كه خداوند تبارك و تعالي يزل من يشاء‌و يهدي من يشاء‌ديگر قرآن كه از خداوند تبارك و تعالي خيريتش بالاتر نيست اين جزايي است يعني كسي كه پشت مي كند نه اينكه قرآن اين را بر مي دارد مي برد اين پشت كردن مثل اين است كه اين پشت كردن به قرآن رفتن به سوي نار است چون قرآن به سمت خير و جنت و سعادت مي برد اگر كسي پشت كند جهت مقابل حركت كجاست

سؤآل

اگر قرآن نبود و اين پشت نمي كرد به قرآن نار معني نمي داد اما همين كه اين فاعليت مطرح مي شود در رابطه با امر خيرش نبود و عدم او شر است چون انسان ضرورت دارد حركتش به سوي سعادت مطلقه عدم حركت به سوي سعادت مطلقه عدم است لذا باز هم مي شود نسبت داد اين را به علت يا خير؟ مي توانيم بگوييم وجود علت سبب وجود معلول است مي توانيم بگوييم عدم العله هم سبب عدم معلوم است يا خير درست است اما عدم العله يك امر عدمي است بلحاظ وجودش اين نسبت داده مي شود نه به لحاظ عدمش اگر اينجا رو كردن به قرآن سعادت است پشت كردن به قرآن امر عدم آن سعادت است نه اينكه اين هم يك وجودديگري است اين كوچك شدن و هبوط است از بين رفتن است اين نسبتش باز به قرآن است و درست است مجاز هم نيست بعد مي فرمايد و هو الدليل يدل علي خير السبيل و هو كتاب تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفص؟؟‌ليس بالهزل و له زهر و بطن قرآن ظاهر دارد و باطن دارد حال انشاء‌الله اينها را بعدها مفصلا بيان مي شود فظاهره حكمه و باطنه علم يا در نسخه اي ديگر فظاهره حكم الله و باطنه علم الله ظاهرش احكام الهي است احكام الهي است كه اينها محكم بيان شده و آشكار بيان شده و باطنه علم الله است يعني آن حقيقت قرآن علم الهي است، و كسي كه به قرآن رابطه برقرار كند با علم الهي رابطه برقرار كرده است از كجا به اين علم رسيده از همان ظاهري كه احكام الهي است، ظاهره حكم الله يا حكمه و باطنه علم اله يا علمه هر دو درست است.

ظاهره انيق و باطنه عميق ظاهرش شگفت آور است و باطنش بسيار عميق است و پرمغز، يعني هم ظاهر در اوج است و هم باطن در كمال عمق است گاهي يك حرفي ظاهرش زيباست اما وقتي به معنا بپردازند نه اين هم ظاهر خيلي زيبا و آراسته است هم باطن اين ظاهر را مي تواني ظاهر الفاظ بگيريد مي توانيد ظاهر احكام بگيريد هر مرتبه اي از ظهور اين نسبت به مرحله بالاتر مي شود ظاهر، هر مرتبه از ظهور انيق است و هر مرتبه از باطن عميق است نسبت به اين همه اينها راه دارد له نجوم و علي نجومه نجوم، قرآن با اينكه همش نازله من عند ربه است و همه اش كلام الهي است اما خود قرآن بين آياتش نجوم دارد نجوم يعني چه يعني آنهايي كه بين بقيه مي درخشند له نجوم و علي نجومه نجوم، مثل اينكه مي گوييم اين ظاهر باطني دارد و آن باطن باطني دارد كه اينها اينجا مي گويد براي قرآن نجوم است كه آنها محكمات و درخشنده هاي قرآن هستند و علي نجومه قرآن نجوم باز البته در روايات ما هم تفسير شده ذيل و علي مات و من نجمه يتهدون كه علي مات اهل بيت عليهم السلام هستند نجم خود رسول خدا است كه هيچ اشكالي هم ندارد كه بگوييم كه قرآن كريم نجوم دارد و علي نجوم نجوم و تطبيق بشود مصداقش هم معلوم شود كه حال آن جاي خود.

آيات نجوم را كه چهار پنج آيه به عنوان نجم آمده نجم ثاقب والنجم و الشجر يسجدون كه آن معناي ديگري به غير از اين نجم دارد.

من حال نسبت به نجوم مطلب زياد داشتم ولي از آن مي گذرم تا انشاء‌الله بلكه امروز بتوانيم بسم الله را اگر بشود بگوييم بسم الله سوره حمد را شروع كنيم اگر بشود.

مي فرمايد لا تحصي عجائب ولا تبلي قرائبه نه عجايبش قابل احساس نه قرائبش قابل پوسيدگي و كهنگي است نه راه ندارد ولا به او راه ندارد پوسيدگي به او راه ندارد اينها هر يك راجع به مطالب عميقي است مصاديقش اگر بيان شود خوب واضح مي شود فيه مصابيح الهدي چقدر زيباست در قرآن چراغهاي هدايت و مصباحهاي هدايت قرار داده شده فيه مصابيح الهدي و منار الحكمه مصابيح هدي و منار حكمت در كجاست منار حكمت آنجاي كه علم است مناره است و روشن است و محل نور است آنجا در قرآن است و دليل علي المعروف لمن عرف نصف كسي كه اهل انصاف باشد ا نصاف را بشناسد دليل بر معروف براي او قرار داده شده است در قرآن اين چه عكس نقيضش كنيم چه هست اگر معروف رانمي شناسيم دليل بر معروف نمي بينيم معلوم مي شود كه اهل انصاف نيستيم دليل علي المعروف لمن نصف لمن عرف نصف براي كسي كه انصاف دارد. انصاف را مي شناسد اگر براي ما نيست بايد برگرديم به اينكه اين عكس نقيض شده است يعني آن كسي كه نمي شناختيد دليل بر معروف نيست برش معلوم مي شود اهل انصاف نيست بعد مي فرمايد كه فليرع رجل بصر واليبلغ الصفه يا نصف هر دو وارد شده واليبلغ نصف نظر پس هر كسي رجلي رعايت كند و زوم كند و متمركز كند بصرش را اين را به سمت قرآن بگرداند و به قرآ» بيندازد و واليبلغ النصف كه نسخه بدل است نظر اهل انصاف هم نگاهشان را به سمت قرآن بچرخانند برسانند ينجوا اگر كسي اين كار را كردند ينجوا من عتب و يخلص من نشب اگر اين كار را كردند از سختي از عتب و همچنين يخلص من نشر كه از نشب هم كه اگر بخواهند بگويند كه نشب را معنا كنند نشب را خلاصه از آن دردسرها و تاريكيها و ظلمتها نجات مي دهد اين ينجوا من عتب كه هلاكته و يخلص من نشب اين قرآن كسي است كه با نصف نگاهش را به قرآن بيندازد فان تفكر حيات قلب بصير كما يمشي المست؟؟‌في الظلمات بالنور تفكر حيات قلب بصير است همچنانكه مست؟ در ظلمات با نور حركت مي كند اگر مستنيع در ظلمات بالنور حركت كرد ومتفكر حيات قلب بصير بود يحسن التخلص و يقل التلبس اينجا تخلص به بهترين وجهش محقق مي شود راحت شدن و عبور كردن و همچنين درنگ و تر؟؟‌كوتاه مي شود براي كسي كه با تفكر حركت مي كند كه حيات قلب بصير است درنگ كوتاه مي شو د و قال علي عليه السلام يصف القرآن علي ما في النهج ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه علي بعض كه اميرمؤمنان عليه السلام هم در نهج البلاغه مي فرمايد كه رجوع كنيد به روايتش كه مفصلتر هم هست كه قرآن بعضي به بعضي نطق بعضي ينطق بعضه ببعض به نطق مي آيد بعضيش با ضميمه بعضي آيات ديگر و يشهد بعضه علي بعض و بعضي به بعضي شهادت مي دهد كه اين با آن كه ضرب قرآن به قرآن است كه ملعون شده ملعون منظر بالقرآن بالقرآن تفاوتش مشخص است ضرب قرآن به قرآن با اينكه مي گويد كه نطق قرآن به قرآن شهادت قرآن به قرآن آنجا قرآن را با قرآن كنار هم قرار مي دادند عده اي تا تعاندات و تنافرات قرآن را با هم به دست بياورند مثل اينكه ما مي گوييم كه غواص داريم و خائص مي گويند كه كنا مخوض مع الخائظين ما با آ‌نهايي كه فرو مي رفتند در سوره حجرات لم نكن من المسلين و لم نكن من المسكين و كنا نخوض مع الخائظين خائظ كسي است كه فرو مي رود در دريا آن هم اما دنبال عيب يابي است دنبال چيزهايي است كه مضرند بدند عيب ياب است خائظ اما غواص چه كسي است حسن ياب است هر دو خوض است هر دو فرو رفتن است اما يكي در دنبال عيب يابي يكي دنبال حسن يابي او غواص مي گويد لا يناله غوص الفتن آن غواصهايي كه دنبال بهترينها هستند لا يناله به ذات خداي تبارك و تعالي دسترسي ندارند در عيني كه غوص الفتن هستند بهترين گوشها و استعدادها هستند اينها راه ندارند به آنجا اما در اينجا كه مي گويد و بهترين را مثال آورده و مي گويد كنا نخوص ما با كساني مي نشستيم در يك جلسه عيب يابي مي كرديم كنا نخوض مع الخائظين اينها فرو رفتند در عيب يابي وجود مردم ما هم نخوض مع الخائظين اين هم يك نوع عمق پيدا كردن است منتها در عيب يابي است لذا در اينجا هم كه مي فرمايد كه نطق بعضي به بعضي آيات را در كنار هم قرار مي دهند تا تفسير آيه روشن شود اما بعضي ها از اين روش در مقابلش استفاده مي كردند براي اينكه دو آيه را در كنار هم قرار دهند تا اين را ابراز تخالف از آن در بياورند تا آيه را محكوم كند اين مي شد ضرب قرآن به قرآن اين مي شود نطق قرآن به قرآن لذا بعضي ها اين دو را با هم مخلو ط كردند كه تفسير قرآن به قرآن از باب ضرب قرآن به قرآن ملعون است لذا ببينيد كه مقاله هم نوشته شده است همچنانكه بحث ديروزمان كه عرض كردم اگر رجوع كنيد به مقالاتي كه در اينترنت نوشته شده الي ماشاء‌الله مقاله نوشته شده كه علامه مخالف اهل بيت عليه السلام است چون گفته تفسير قرآن به قرآن كه ديروز كلام ايشان را ديديد كه تفسير قرآن به قرآن را چه عظمتي در تفسير قرآن به اهل بيت عليهم السلام و نبي ختمي را بيان كرد در همين مقدمه كتاب كه و آن جلد دوازده بود كه برايتان عرض كردن كه نگاه چطور است حتي آنجا مي گويد در جايي كه اگر جايي پيدا شود بواسطه آن آيه كه آمد كه عرض كرديم خدمتتان اگر جايي نبي ختمي در رابطه با ظهور قرآن بياني بفرمايند كه مشافحه انسان بشنود از او منصرف كند هنوز ظهور قرآن منعقد نشده به واسطه اين بيان چون اين بيان قرآن مي فرمايد اين مبين قرآن است لتبين للناس ما نزل اليهم آن ما نزل تازه با بيان او اين بيان را ببينيد با آنكه بگويند و در هر آياتي كه ايشان بيان مي كند بلافاصله ذيلش بحث آن روايي داريم و اينها مي گويند اين مخالف است اگر اين مخالف اهل بيت عليهم السلام است آنوقت چه كسي موافق اهل بيت است ما نمي خواهيم بگوييم كه ديگر كسي موافق نيست ديگر چقدر بي انصافي و من عرف نصف انصاف خيلي خوب است نقد دارد انسان نقد كند اما اتهام زدن به يك مؤمن كه من اهان لي وليا فقد بارزني بالمبارزه اگر كسي به ولي من اهانت كند من را به مبارزه طلبيده خداوند مي فرمايد، لذا نسبت به اولياي حق نسبت به بزرگان و مؤمنين حواسمان باشد اگر نقادي داريم خوب است اما توهين اما تهمت خيلي بدا ست حواسمان باشد زبانمان نعوذبالله به توهين و تهمت گرفتار نشود بيان علمي و نقد علمي البته خيلي خوب است بعد مي فرمايد هذا هو الطريق المستقيم والصراط السبيل الذي سلكه معلم القرآن اينها معلمين قرآن معلم القرآن، اينها همين راه را طي كردند كدام راه را تفسير قرآن به قرآن را كه با آيات قرآن كه يشهد بعضه علي بعض ينطق بعضه ببعض، همين راه است و هداته صلوات الله عليهم يعني اينها راه را به ما نشان دادند كه چطوري بيايم و خود راه را هم دائما ما را تمرين دادند كه ياد بگيريم علاوه بر نشان دادن راه در راه هم دائم با ما تمرين مي كنند هر سؤالي از ايشان شده از همين طريق جواب دادند كه يك تمرين دوباره اي براي ما باشد و سنزع مات تيسير ما بعون الله سبحان بما كلام علي هذه الطريقه في البحث علي آيات شريفه ما اين روش را به جاي اينكه بيايم تك تك بيان كنيم در خود آيات قرآن راه را نشان مي دهيم كه چگونه اهل بيت و نبي ختمي اين راه را به در خود روايات نشان داده اند همين طور طي كرده اند سنزع مات تيسر و ما بعون الله سبحان بما كلام علي هذه الطريقه في البحث عن آيات شريفه في ضمن بيانات قد اجتنبنا فيها ان نركن الي حجت ما سعيمان بر اين است كه در بيان قرآن اينكه اعتماد كنيم به حجت نظريه فلسفيه او الي فرضيه علميه او الي مكاشفه برهانيه از اينها پرهيز كنيم بعد از اينكه آيات را بيان كرديم البته حرفهايي كه در اين ضمن زده شده پس از بيان آيه با قرآن و روايات البته بعدها بحث مختلف هم ذيل هر، اما اين را هيچ وقت قبل از آيه و بيان آيه نمي كنيم يعني پس از آن مي آييم حالا كه آيه را فهميديم آنوقت اين بحثها را مي بينيم كه آيا مطابق با اين است، كه او ببرد ما را به سمتي كه مي خواهد نه اينكه ما ببريم او را به سمتي كه مي خواهيم، و الحترضنا فيها ما احتراض كرديم ان نزع فيها ما احتراض كرديم از همه الا نكته ادبيه يك نكات ادبي كه لازمه ادبيت عرب كه جزء لوازم است و قرآن هم به زبان عربي مبين است الا نكتت ادبيه يحتاج عليها فهم الاسلوب العربيه او مقدمه بديهيه دو چيز را ما فقط در اينجا از ابتدا هم راه تفسير داشتيم يكي قواعد عربي و آن نكات ادبي و يكي هم بديهيات و آن اوليات را او مقدمه بديهي او ا؟؟‌يا مقدمه بديهي يا عملي كه لا يختلف فيه الافهام كه همه ذهنها در او مشترك هستند و مخصوص به ما نيست كه بخواهيم تحميل كنيم.

سؤال(؟؟؟

از بديهيات شروع كند عرض هم كردم.

مسلمات فلسفي دو قسم هستند مسلمات فلسفي يكي مباحث نظري است كه مبتني بر بديهيات است يكي خود بديهيات است ما مي گوييم كه بديهيات را كسي هم فلسفه نخوانده باشد بديهيات را كه دارد اما مسلمات ديگر نظري فلسفي را ندارد لذا ما در مرتبه اول بحث كه بحث از آيات قرآن است احتياج به مباحث نظري فلسفي نداريم هر چند مسلم باشد ولي به بديهيات چرا بديهيات همه مشترك است چه فلسفه خوانده باشند و چه نخوانده باشند كاري به فلسفه ندارد فلسفه هنرش اسن است كه بيايد بديهيات را براي ما آشكار كند آني كه ما داريم را آني كه در او استفاده از آن مي كنيم مي آيد مي گويد اينهايي كه شما داريد استفاده مي كنيد اين است اين در مرتبه اول اين است لذا كاري اين را ما از آن استفاده مي كنيم اين نكات بديهي را و قد تحصل من هذه البيانات الموضوعه علي هذه الطريقه من البحث استفراغ الكلام فيما نذكر ما تمام موضوعاتي كه در اين كتاب طي كرديم را خلاصه مي كنيم در چند بحث اين خلاصه كردن در چند بحث يك كار اساسي است كه كسي مي تواند اين نگاه و اين بينش را داشته باشد كه يك سلطه و سيطره اي به مباحث علمي پيدا كرده باشد از جهت آن نظام فكري اش مي گويد ما تمام مباحث قرآن را بعد از اينكه كنكاش كرديم در خلاصه هفت موضوع بيان مي كنيم هفت موضوع كه ايشان به وزان اين هفت موضوع بعد از تفسر قرآن هفت رساله نوشت. هفت رساله با همين موضوعات نوشت كه اينجا البته يك موضوعش متفاوت است كه عرض مي كنم اين چهار چوبي كه در اينجا دارد بيان مي كند تمام نظام فكري است كه اگر انسان خوب بتواند بااين رابطه برقرار كند هر نكته اي جاي خودش مي رود متحير نيست اين نكته به كدام شاخه ملحق شود ساختار سازي مي كند در نظام فكري بر خلاف ما كه معمولا كمتر بلديم نظام فكري مان را ساختار سازي كنيم. ايشان اين هفت موضوع مترتب متكامل يك نظام فكري است كه تمام الميزان را بيست جلد و تمام افكار و تمام آنچه كه انديشه ها و يافته هايش بوده را با اين هفت موضوع و با اين ساختار ارائه داده لذا اين هفت رساله هم مطابق همينها نوشته شده مي فرمايد:

المعارفه المتعلقه بالاسماء الله سبحانه و صفات خدا من الحيات والعلم و القدره و السمع و البصر و الوحده غيرها و ام الذات و ستطلع ان القرآن يراه غنيا عن البيان كه خيلي مطلب عالي است كه ذات الهي موضوع هيچ حكمي نيست، چرا موضوع هيچ حكمي نيست چون مجهوله الكنه الي الاطلاق است اين يعني چه؟ همان كه در روايت لا تتفكر في ذات الله درست است؟ تفكر در ذات الهي نكنيد ذات الهي مجهوله الكنن است هر حكمي كه شما بخواهيد بكنيد آيا بايد اين حكم را تصور كرده باشيد يا خير مفهوم باشد يا خير؟ تا آمد مفهوم در مرتبه فهم چه شد؟‌محصور شده محدود شده، دقت مي كنيد لذا اگر اسماء‌ و صفات حق را هم ما تصوير مي كنيم بلافاصله ضميمه اش مي كنيم ليس كمثله شيء، يعني با اينكه اين هم اين فهم اما ذات ديگر از اين مرتبه از ليس كمثل شيء‌ هم آن اوجش عظيم تر است كه حتي ليس كمثله شيء مبين او نيست لذا ايشان در رساله الذاتي كه اولين رساله رساله توحيديه است كه آنجا مي فرمايد كه هيج مفهومي گويا نيست، حتي همين مفهوم كه هيچ مفهومي گويا نيست يعني حتي همين ليس كمثله شيء كه موضوع ذات از اين خارج است لذا در آنجا مي فرماي ليس كمثله شيء‌و هو السميع البصير يعني در مرتبه سميع بصير ليس كمثله شيء‌ خدا سميع بصير است صفت دارد سميع و بصير است اما ليس كاسمعه سمع اينطور نيست كه بصر او و سمع و آلت داشته باشد او همه مسموعات در مرتبه علم ازلا سمعه وقتي كه هيچ گوشي نبود، عالم بالسموعات همه مسموعات همه مبصرات وقتي كه هيچ سمعي و بصري نبود لذا ايشان مي فرمايد ستطلع اين بحث بعدها خواهد آمد در آنجا هم رساله الذات كه اولين رساله است كه آنجا يك بحث بسيار عالي و دقيق دارد و بيان مي كند كه اكتناح و موضوع قرار گرفتن ذات اين يك بحث مسلم است ولي متأسفانه ببينيد، المعارفه متعلقه و اما الذات فستطلع ان القرآن يراه قريا علي البيان كه بعد بيانش را مي كنيم المعارف المتعلقه بافعاله تعال اين هم يك بحث بسيار عظيمي است كه اين نگاه اگر ايجاد شود ياد بگيريم عالم را از نگاه افعال الهي ببينيم هر موجودي را هر فعلي را هر رابطه اي را با نگاه ربط به خدا و فعل الهي كه اين نگاه خود يك چارچوب ايجاد مي كند من الخلق و الامر كه يكي از بحثهاي مهم است و الاراده و المشيه و الهدايه و الاضلال و القضا و القدر و الجبر و التفويض و الرضا و السخط علي غير ذلك من المتفرقات الافعال كه همه در رابطه با فعل است كه اينها بحث و بيانش يك وقتي كه رسيديم به بحثهايش حال فعلا چارچوب المعارفه متعلقه بالوسائط جايي كه وسائط ديده مي شود معارفي كه با حفظ وسائط است وسائط همانهايي هستند كه با زبان وحي آنها را بيان كرده آن چيزهايي هست كه عين ربط به خدا هستند عين ظهور حضرت حق هستند مثل الوسائط واقعه بين خداي تبارك و تعالي و بين انسان اين بين انسان نكته دقيقي است كالحجب و اللوح و القلم و العرش و الكرسي و البيت المأمور والسماء ‌ببينيد تفاوت اين نگاه سوم با نگاه دوم خيلي متفاوت است و العرض و الملائكه و الشياطين كه اينها زواط هستند كه ديده مي شوند كه آنجا روابط بودند كه ديده مي شدند كه اينجا زواطند زواطي كه باز اين زواط عين ظهور حضرت حق و عين تجلي او هستند ولي زواطند والملائكه والشياطين و غير ذلك كه اول هم فرمود المعارف المتعلقه بالوسائط واقع بين خدا و بين انسان يعني تمام اينها رابطه بين خدا و و اگر انسان از عالم هستي حذف شود تمام وسائط روايات دارد تمام وسائط برداشته مي شود چون اينها واسطه بين خدا و انسانند كه بحث بسيار جالبي جاي خود دارد المعارفه متعلقه بالانسان قبل الدنيا كه ايشان آن سه تا رساله اول را چون اينجا ذات و اسماء ‌و صفات را يكي كرد در آن رسائل دو تا كرده رساله الذات رساله الأسماء‌ والصفات رساله الافعال رساله الوسائط چهار رساله در رسائل توحيديه است كه آن چهار تاي سه تاي اول مي شود سه تا دومي سه تا رساله ديگر دارد رساله انسان انسان قبل الدنيا انسان في الدنيا انسان بعد الدنيا انسان قبل دنيا چه معارفي در آن است بحث خلقت انسان بحث تعلق روح به بدن بحث تمرد شيطان و سجده ملائكه بحث عالم زر و بحثهايي از اين سنخ كه انسان شناسي اسلام بر اين اساس مبتني است انسان شناسي اسلام بر اساس انسان قبل الدنيا است كه در انسان قبل الدنيا تحقق پيدا مي كند كه انسان كيست و چيست و چيستي انسان آنجا معلوم مي شود كه يك بحث بسيار دقيق است كه بحث هبوط و بحثهاي اينگونه همه آنجا مطرح مي شود المعارف المتعلقه بالانسان في الدنيا كمعرفه تاريخ نوعه نه تاريخ انسان بما هو افراد تاريخ نوع انسان تاريخ نوع مي شود يعني معرفت حقيقت انساني حقيقت انسانيت كه معرفت تاريخ نوعه و معرفت نفسه

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته